جلسه 1524

یکشنبه 10/10/96

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به روایات قاعده ید بود، رسیدیم به روایت سوم.

روایت سوم: مرحوم شیخ در تهذیب به اسنادش از علی بن حسن بن فضال نقل می کند از محمد بن ولید از یونس بن یعقوب عن ابی عبدالله علیه السلام: فی امرأة تموت قبل الرجل او رجل تموت قبل المرأة، قال: ما کان من متاع النساء فهو للمرأة، وما کان من متاع الرجال و النساء فهو بینهما، و من استولی علی شیء منه فهو له.

زنی قبل از شوهرش فوت می کند، اموالی هست که بین این زوج و ورثه زوجه اختلاف می شود که این اموال ملک زوج است یا ملک زوجه بوده و ارث می رسد به ورثه زوجه. یا گاهی هم مردی فوت می کند قبل از همسرش، بین ورثه مرد و این زن اختلاف می شود، زن می گوید این مال من است، ورثه مرد می گویند نخیر ترکه این میت مرحوم بود ارث می رسد به ما. قال علیه السلام ما کان من متاع النساء فهو للمرأة وما کان من متاع الرجال و النساء فهو بینهما، و من استولی علی شیء منه فهو له.

گفته شده است که این ذیل قاعده عامه ای را بیان می کند که هر کس استیلاء دارد بر یک مالی حکم می شود شرعا که این مال مال اوست، و این قاعده ید است.

راجع به سند این روایت اشکالی که شده است این است که شیخ این را از علی بن حسن بن فضال نقل می کند. سند شیخ به علی بن حسن بن فضال ضعیف است، چون مشتمل هست بر علی بن محمد بن زبیر. علی بن محمد بن زبیر توثیق ندارد.

برای حل این اشکال که سابقا آقای خوئی مطرح می کرد جواب هایی داده شده است:

**جواب اول:** جوابی است که خود ایشان بعدها مطرح کرد، وآن این بود که فرمودند: نجاشی دو سند دارد به کتب ابن فضال، سند اولش همین سند شیخ است. سند دومش سند آخری است که او صحیح است: اخبرنا محمد بن جعفر فی آخرین عن احمد بن محمد بن سعید یعنی ابن عقدة عن علی بن الحسن بکتبه. این طریق دوم صحیح است.

بعد آقای خوئی فرموده اند ما با تعویض سند مشکل را حل می کنیم. توضیح ذلک:

ظاهر کلام نجاشی این است که واخبرنا محمد بن جعفر فی آخرین عن احمد بن محمد بن سعید عن علی بن حسن بکتبه یعنی به همان نسخی که سند اول بر او قائم شده بود من سند دومی دارم. ظاهر کلام نجاشی این است که همان نسخه هایی که با سند اول به دست نجاشی رسیده بود، به همان نسخه ها سند دوم وجود دارد. این یک مقدمه.

مقدمه دوم اینکه: سند اول چون مشترک هست بین نجاشی و شیخ، احمد بن عبدون استاد هر دو بوده، از علی بن محمد بن زبیر نقل می کند کتب ابن فضال را. وظاهر این است که این احمد بن عبدون همان نسخه هایی را که در اختیار نجاشی گذاشته همان نسخه ها را در اختیار شیخ گذاشته است. این عرفی نیست که احمد بن عبدون دو نسخه داشته باشد از کتب ابن فضال که با هم اختلاف داشته باشند، یک نسخه را بدهد به دست شیخ طوسی، نسخه دیگر را که با نسخه اول اختلاف دارد بدهد به نجاشی. خب این وثوق داریم که این مطلب و این احتمال احتمال درستی نیست.

پس آنچه احمد بن عبدون برای نجاشی نقل کرده از کتب ابن فضال، برای شیخ طوسی هم نقل کرده است. نتیجه این شد که ما پی می بریم که آن نسخه هایی که دست شیخ طوسی بود همان نسخه هایی است که دست نجاشی بود، که نجاشی به آن هم سند ضعیفی را دارد که شیخ داشت و هم سند صحیحی را دارد که خودش داشت. به این می گویند تعویض سند، یعنی بجای سند ضعیف شیخ که سند اول نجاشی هم هست بجای آن ما تعویض کردیم آمدیم تعویض سند دوم نجاشی را که صحیح است بجای آن گذاشتیم.

اقول: انصافا این مطلب ظریفی است، ولکن مبتنی است بر اینکه ما اجازه در کلمات قدماء را به معنای این بدانیم که مشایخ نسخه های کتب اصحاب را نقل می کرده اند برای شاگردانشان، حالا یا نسخه را تحویل می دادند، یا نسخه را می خواندند شاگرد حفظ می کرد می نوشت، یا شاگرد نسخه را می خواند استاد تصحیح می کرد. در حالی که ما قبلا عرض کردیم که هیچ ظهوری ندارد اجازه حتی در کتب قدماء در این مطلب. این همه کتاب، این همه اسانید و طرق، همه اینها به تفاصیل نسخ باشد؟ این عرفی نیست. و قبلا نقل کردیم که شیخ صدوق هم در کتاب کمال الدین گفت اخبرنی استادی، بعد گفت که این استاد من اجاز لی أن اروی ما صح لی من روایاته و قد صح لی هذه الروایة. استاد من گفت هر چه احساس کردی حدث صحیح است و مستند است به من یا به استاد من شما مجازی آن را نقل بکنی. وبرای من ثابت شده است که این حدیث استنادش به استادم یا استاد او صحیح است ولذا این حدیث را نقل می کنم. یعنی این حدیث را از استادش نگرفته بوده اجازه کلیه بوده است. شواهد دیگری هم عرض کردیم، گاهی شیخ تعبیر می کند راجع به همین علی بن حسن بن فضال می گوید قبل له ثلاثون کتبا، خودش اطلاع ندارد، بعد می گوید اخبرنا بکتبه فلان عن فلان.

پس این جواب به نظر ما مخدوش است.

**جواب دوم:** که آقای سیستانی داده اند که او هم مشابه همین جواب است:

فرموده اند: ابن عقده طبق همین کلام نجاشی جمیع کتب ابن فضال را نقل کرد، شیخ طوسی در فهرست به جمیع کتب و روایات ابن عقده سند صحیح دارد، روایات ابن عقده یعنی چه؟ یعنی آن کتابهایی که ابن عقده آنها را روایت می کند. نه فقط کتب خودش، بلکه روایاتش از کتابهای دیگران آنها را هم شیخ طوسی سند دارد. راجع به ابن عقده در فهرست می گوید أخبرنا بجمیع کتبه و روایاته، روایاته أی ما یرویه من کتب الآخرین. کتابهای دیگران را که ابن عقده در طریق آن هست شیخ می گوید من به آنها هم اجازه دارم، خب یکی از آن کتابهایی که ابن عقده در طریق آن هست همین کتب ابن فضال است.

**اقول:** خب روشن شد که اصلا خود این قرینه واضحه دارد که اجازه تشریفاتی است، والا اینکه شیخ طوسی به جمیع کتب و روایات ابن عقده طریق معتبر دارد، یعنی هر چه را که ابن عقده برای هر کسی نقل کند از کتب دیگران، شیخ طوسی سند دارد، خب این چطور سندی است؟ یک سند عام است، سند عام که عرفی نیست که بشود سند تفصیلی به تک تک نسخه های کتب اصحاب.

**جواب سوم:** به نظر ما جواب سوم باید از این اشکال داد، وآن جوابی است که ما عرض کردیم، وآن این است که شیخ بدء حدیث که می کند در تهذیب از ابن فضال، یعنی کتاب ابن فضال در دسترسش بوده از او نقل کرده است. کتب ابن فضال جزء کتب مشهوره بوده است. اما اینکه این نسخه دست شیخ نسخه صحیحه بوده باید اصالة الحس جاری کنیم. خب ما هم شاید اگر بجای شیخ بودیم آن مقدمات حسیه ای که موجب وثوق شیخ شد به اینکه این کتابها کتابهای ابن فضال است و نسخه نسخه صحیحه است برای ما هم اگر قائم می شد افاده وثوق می کرد، اصالة الحس جاری می کنیم. و لذا ما مشکلی با این سند نداریم.

دلالت روایت

راجع به دلالت این روایت اشکال شده است. در منتقی الاصول اشکال کرده اند که آقا! شاید امام علیه السلام به ظهور حال متاع تمسک کرد، والا فرض نشد که ید دارد این زن بر این متاع النساء. فما کان من متاع النساء فهو للمرأة، این وسائلی که مربوط به زنان است، خب این فرض نشد که در ید این زن بود، شاید در ید این مرد بود. مگر نمی شود که مرد استیلاء پیدا کند بر لباسها و لوازم آرایش زنانه؟ متاع النساء هست اما به چه دلیل این زوجه ید بر او داشت؟ امام علیه السلام شاید به ظهور حال متاع تمسک کرده اند، که ظاهر حال این متاع این است که این وسیله ای است برای آرایش زنان، این ظاهر حالش این است که ملک این زن است.

بعد ایشان فرموده اند که برفرض ما بگوئیم در این روایت به قاعده ید تمسک شد، خب دلیل نداریم بر اینکه قاعده ید مطلقا حجت است. در خصوص این مورد که مورد روایت است ما قاعده ید را حجت بدانیم، اما دلیلی بر اطلاقش نداریم.

خلاصه مطلب ایشان این است که: اولا فرض این است که حجت شرعیه ای نبوده در این مورد سؤال که ورثه از تحیر خلاص بشوند، متحیر بودند حجت شرعیه نداشتند که این متاع ملک زوجه است یا ملک زوج، که برای رفع تحیر که این ملک زوج باشد یا ملک زوجه باشد یا ملک مشترک باشد ترجیح داد یکی از احتمالات را با ظهور حال متاع. این ربطی به قاعده ید پیدا نمی کند.

**اقول:** به نظر ما این اشکال تمام نیست، برای اینکه اگر فقط جمله این بود که فما کان من متاع النساء فهو للمرأة و ما کان من متاع النساء و الرجال فهو بینهما، اشکال ایشان جا داشت.

ولی ظاهر این ذیل که من استولی علی شیئ منه فهو له، این است که به منزله کبرایی است که در ذیل این روایت ذکر شده است. یعنی وجه اینکه وما کان من متاع النساء فهو للمرأة این است که لأنها استولت علیه. ظاهرش این است. ما به این جمله اخیره می خواهیم استدلال کنیم که و من استولی علی شیء فهو له. خب این ظاهر است در قاعده ید. درست است که متاع النساء ظهور ندارد در اینکه این در ید مرأة است، اما این ذیل قرینه می شود بر اینکه در اینجا مراد از متاع النساء عنوان مشیر است به آن متاعی که در ید این زن بود.

مهم این است که ما به جمله اخیره کار داریم، جمله اخیره این است که من استولی علی شیء فهو له، این ظاهرش این است که ملاک حکم به ملکیت استیلاء است و این می شود عبارت اخری از قاعده ید.

سؤال وجواب: اشکال ندارد، استیلاء حجت است بر ملکیت به هر نکته ای که شما فرض کنید، به نکته ظهور حال یا به نکته دیگری، این مهم نیست، مهم این است که استیلاء علی شیء سبب می شود که بگوئیم این مال ظاهرا ملک مستولی است.

بله ما قبول داریم که این روایت چون در مورد این زن ومرد هست، و من استولی علی شیء منه ظهور ندارد در بیان قاعده عامه که اعم باشد از این زن و مرد، شاید و من استولی علی شیء منه این من ضمیرش برگردد به این زوجین، یعنی و من استولی منهما.

سؤال: مورد که موجب خصوصیت نمی شود؟ جواب: ما قبلا هم عرض کرده ایم که اگر از شما بپرسند که هل اکرم الجیران، شما بگوئید که من کان عالما فاکرمه. این ظهور ندارد در قضیه حقیقیه که من کان عالما فاکرمه ولو لم یکن من الجیران. نخیر، شاید می خواهد بگوید من کان من الجیران عالما فاکرمه. اینجا هم قاعده کلیه ای که موردش همین زوجینی است که یموت احدهما قبل الآخر، راجع به متاع نساء امام صحبت فرمود راجع به متاع مشترک بین رجال و نساء امام صحبت فرمود، اما قاعده عامه ای که در این مورد هست این است که و من استولی منهما علی شیء فهو له. هر چیزی ولو متاع النساء نباشد متاع مشترک بین رجال و نساء نباشد، هر چه باشد، مهم این است که هر کدام از اینها مستولی بر یک مالی بشوند می گوئیم ملک اوست. ولذا نمی شود ما یک قاعده عامه ای استفاده کنیم.

بله الغاء خصوصیت کنیم به موارد مشابه حرفی نیست، اما این قاعده مطلقه ای را بیان نمی کند که ما بعدا در مورد شبهه جریان قاعده ید مثل همان ید سارق یا یدی که حالت سابقه اش معلوم است یا یدی که ذوالید اعتراف بکند که قبلا ملک خصم بوده است و لکن می گوید از او به من منتقل شد، اطلاقش شامل این موارد نمی شود.

بله فی الجمله ما از این مورد به موارد مشابهه می توانیم تعدی کنیم چون خصوصیتی ما برای این مورد نمی بینیم

**روایت چهارم:** صحیحه عیص بن قاسم عن ابی عبدالله علیه السلام: عن‏ مملوك‏[[1]](#footnote-1) ادعى‏ أنه‏ حر و لم يأت ببينة على ذلك أشتريه قال نعم‏.

مملوکی است در ید یک بایع، یعنی ید دارد بایع بر این مملوک والا من که نمی دانم او مملوک است، خودش می گوید من مملوک نیستم من حرّ هستم، بینه ای هم ندارد، آیا من می توانم او را از بایع بخرم؟ امام فرمود بله.

مشابه این روایتی که خواندیم این روایت است: حمزة بن حمران، که به نظر ما قابل توثیق است چون صفوان و ابن ابی عمیر از او نقل حدیث کرده اند: قلت لأبي عبد الله ع أدخل السوق أريد أن أشتري جارية فتقول لي إني حرة فقال اشترها إلا أن‏ تكون لها بينة.

گفته شده است که امام اجازه داد خریدن این عبد یا جاریه را با اینکه ادعا می کردند ما حرّ هستیم، تا بینه نداشتند بر حریت امام فرمود می توانید آنها را بخرید. و این وجهی ندارد جر اینکه ید بایع اماره ملکیت است.

در منتقی الاصول به این روایت هم ایراد گرفته اند. فرموده اند:

اولا: عبید و اماء در زمان سابق از قیافه شان مشخص بود که اینها سابقه بردگی دارند. چون در عراق و حجاز انسانی که با شکل رومی است انسانی که با شکل زنگی است این معلوم می شود که اهل اینجا نیست یک زمانی او را به عنوان برده آورده اند اینجا. شکلش عراقی و حجازی نیست، از شکلش پیدا است که این غریبه است سابقه رقیت دارد. من احتمال می دهم این حر باشد یعنی بعدا آزاد شده یا خودش یا پدرش، خب استصحاب می کنم که این قبلا که رق بود عبد بود أمه بود، هنوز هم هست، مگر بینه بیاورد که جلو این استصحاب را بگیرد.

ثانیا: بعد ایشان فرموده که: اگر شما اصرار کنید که نه مگر ما قیافه شناسیم، مگر همه عبید و اماء از شکلشان معلوم می شد که اینها فرق می کنند با بقیه مردم تا ما احراز کنیم بگوئیم این عبد یا این أمه اگر الان هم آزاد است ولی قبلا یقینا عبد یا أمه بوده است، استصحاب کنیم. اگر اینجور به ما بگوئید می گوئیم شاید امام علیه السلام به استناد اصالة الصحة در بیع بایع فرمود می توانی از او خرید کنی، چه ربطی دارد به قاعده ید؟ شاید امام اصالة الصحة جاری کرد، و إذا جاء الاجتمال بعد الاستدلال.

سؤال وجواب: در همین بیع بایع که بایع می گوید ابیعک هذا العبد در همین فعل بایع من اصالة الصحة جاری کنم. شما می گوئید دلیل بر این اصالة الصحة نداریم، مسأله ای نیست، اما احتمالش را که می دهید. همین الان که شما می خواهید از او بخرید او بالاخره می گوید که فروختم این عبد را به تو. دلیلی بر عدم اصالة الصحة که نداریم، پس احتمال می دهیم که مستند این روایت اجراء اصالة الصحة در ایجاب بایع باشد.

سؤال: اما بهتر از ایجاب آن بیع قبلی است، در او اصالة الصحة جاری کنیم؟ جواب: بیع قبلی محرز نیست، شاید رفته است به زور این جوان یا این دختر را از منزلشان ربوده دارد می فروشد، بیع قبلی محرز نیست.

**اقول:** این اشکال هم تمام نیست. اما آن تمیز عبید و اماء که انصافا درست نیست. خب از ایران برده می آوردند از جاهی دیگر برده می آوردند، همه اینها که شکلشان مختلف نبود با مردم عراق و حجاز.

وانگهی خب پدرش سیاه پوست بوده به عنوان برده او را آورده اند، اما خود این جوانی که آورده اند می فروشند او را، حالت سابقه بردگی او از کجا؟ شکلش شبیه پدران واجدادش شده است اما شاید پدرش ازواج کرده با یک زن حره و این بچه از اول آزاد به دنیا آمده است. استصحاب اینکه پدرش تا آخر عمر برده بود ثابت نمی کند که این بچه هم برده باشد، چون ولد تابع اشرف ابوین است حتی در حریت. موضوع جواز شراء این است که این عبد مملوک باشد، استصحاب اینکه حریت ندارد که اثبات نمی کند که این عبد است. ولذا این مطلب ایشان درست نیست.

اما اجراء اصالة الصحة در ایجاب بایع، واقعا اگر در یدش نبود این عبد، همینجوری داشتیم با یک آقایی راه می رفتیم یک جوانی را نشان داد گفت این برده من است او را به تو می فروشم، احتمال هست عرفا که اصالة الصحة جاری کنیم؟ بعد آن جوان هم بگوید من اصلا این آقا را نمی شناسم. پس اصالة الصحة نمی تواند منشأ حکم به جواز شراء باشد، این باید در یدش باشد.

ولکن لقائل أن یقول: شاید تلفیقی از ید بایع و اینکه بایع با ایجابش ادعاء ملکیت می کند، این منشأ قاعده ید شده است. اما جایی که اصلا ذوالید ادعائی نکرد، مات رحمه الله، در منزلش اموالی هست در حسابش اموالی هست شاید اگر از او می پرسیدیم می گفت اینها مال من نیست. از این روایت نمی شود اثبات کرد که قاعده ید جاری است. شاید قاعده ید در این روایت مستند است به مجموع استیلاء بر این مال و تصرف مالکانه ذو الید. (سؤال: منظور ید مؤکده است؟ جواب: حالا شما تعبیر کنید ید مؤکده).

از طرف دیگر هم بگوییم که اطلاقی ندارد نسبت به جائی که این بایع سارق است. انصراف دارد از این مورد که بایع اصلا کارش دزدی و آدم ربائی است. یا در جائی که ذوالید اعتراف می کند به سبق ملکیت خصم، ذوالید ادعا می کند که این فرش یا این عبد قبلا مال این آقا بود من از او خریدم اما خود آن آقا می گوید نخیر من اصلا این را به او نفروخته ام. یا مواردی که حالت سابقه ید معلوم است، ید این آقا بر این مال قبلا ید مالکی نبود، معلوم است وضعیت سابق ید. روایت نسبت به اینها اطلاق ندارد.

**روایت پنجم:** صحیحه محمدبن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام: سألته عن الدار يوجد فيها الورق‏ فقال إن كانت معمورة فيها أهلها فهو لهم و إن كانت خربة قد جلا عنها أهلها فالذي وجد المال فهو أحق به.

اگر در منزلی شما دراهمی دیدید، امام فرمود اگر این منزل آباد است که اهلش در آنجا هستند، خب این مال آنهاست، فهو لهم. و إن کانت خربة قد جلی عنها اهلها فالذی وجد المال احق به. چون علامت ندارد دیگر، لقطه ای که علامت ندارد به استناد این صحیحه نیاز به تعریف ندارد، تعریف در جائی است که علامت داشته باشد. نیاز به صدقه دادن هم ندارد، رزق رزقک الله. در خیابان می روید یک بسته اسکناس ریخته، خب علامت ندارد، حالا چهار تا اسکناس پنجاهی است اینکه علامت نیست. ولذا فقهیا این است که می توانید بردارید بگذارید جیبتان.

به نظر ما این روایت دلالتش بر قاعده ید خوب است اما فی الجمله، باز هم چون در مقام بیان نیست اطلاق ندارد.

سؤال وجواب: ید بر خانه ید بر دارهم آن خانه هم هست.

**روایت ششم:** روایت مسعدة بن صدقه: عن أبي عبد الله علیه السلام قال سمعته يقول‏: كل شي‏ء هو لك حلال حتى تعلم أنه حرام بعينه فتدعه من قبل نفسك، و ذلك مثل الثوب يكون عليك قد اشتريته‏ و هو سرقة، أو المملوك عندك و لعله حر قد باع نفسه أو خدع فبيع قهرا، أو امرأة تحتك و هي أختك أو رضيعتك.

خب گفته می شود که الثوب یکون علیک قد اشتریته لعله سرقة یا المملوک عندک لعله حرٌّ قد باع نفسه، اینها مصداق قاعده ید است. قاعده ید جاری کردیم که گفتیم این بایع مالک این ثوبی بود که از او خریدیم، مالک این عبدی بود که از او خریدیم.

**اقول:** انصاف این است که حالا یا از باب تشبیه است، یعنی صدر روایت قاعده حل را می گوید، و این مثالها مصداق قاعده حل نیست بلکه تنزیل است، برای قاعده حل امام علیه السلام مثال زد از قاعده ید، که امام ره نظرشان این است. و یا نه اصلا مصداقی است از مصادیق اصالة الحل بالمعنی الاعم ولو نکته اش قاعده ید باشد. مهم نیست، مهم این است که در این مثالها نکته این مثال قاعده ید است. این هم دلیل دیگری است که نکته مشکل عدم اطلاق در آن هست.

تأمل بفرمائید انشاء الله فردا توضیح بدهیم، والحمد لله رب العالمین.

1. ( 2). أي مملوك مشهور بالمملوكية و هو في يد صاحبه، و في المحكى عن يحيى بن سعيد في الجامع أنه لا تقبل دعوى الرقيق الحرية في السوق الا ببينة. [↑](#footnote-ref-1)